



مجلس شورای اسلامی ایران
معاونت فرهنگی و تبلیغی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بود آغاز هر گفتار و هر کار
به نام مهربان بخشنده دادار
سپاس او را که نیک و مهربان است
یگانه خالق هر دو جهان است
بود از بخشش و از مهر سرشار
برای بندگانش بهترین یار

بچه‌ها امروز می‌خواوم بهترین معلم را به شما معرفی کنم، بزرگترین استاد و معلم انسان‌ها، معلمی که همه جهان او را می‌شناسند و میلیاردها شاگرد تربیت کرده است، معلم بسیار مهربونی که خدا همه‌ی علوم را به او یاد داده و سینه‌ی او را پر از علم و دانش کرده؛

خب کی میدونه این معلم عزیز که هم پیش انسان‌ها و هم نزد خدا از همه عزیزتره کی هست؟

احسنت! پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله
شکر و نقل و نبات بر محمد صلوات...
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

بچه‌های عزیز می‌دونید چرا هر وقت نام مبارک پیامبر برده می‌شود صلوات می‌فرستیم؟ خوب
صلوات بفرستید!....

بله احسنت چون خداوند عزیز فرموده! خدا دستور داده!
اللهم صل على محمد وآل محمد

اتفاقاً خود خدا هم بر حضرت محمد صلوات می‌فرسته!

همه‌ی ملائک هم بر حضرت محمد صلوات می‌فرستند!

خداوند در آیه‌ای از قرآن فرموده است که همه‌ی شما آن را حفظ هستید و بارها و بارها خوندید و شنیدید و بعدش صلوات فرستادید خداوند فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

یعنی: خدا و همه‌ی فرشته‌ها دائماً بر پیغمبر اکرم (ص) سلام و درود می‌فرستند پس شما هم که به خدا و رسولش ایمان دارید بر پیامبر درود و صلوات بفرستید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

سوال: به نظر شما چرا پیامبر(ص) نزد خداوند این قدر عزیز بوده که خدا و فرشتگان و همه‌ی مومنین تا روز قیامت بر او سلام و صلوات و درود می فرستند ؟

احسن به شما! علت اینکه پیامبر چنین مقامی پیش خدا داره این است که ایشان بنده‌ی خوب خدا بودند؛

در تشهد نماز اولین صفتی که برای پیامبر(ص) گفته می‌شه عبد بودن هست، یعنی قبل از اینکه در نماز شهادت بدی که محمد(ص) رسول و پیامبر خداست می‌گی محمد عبد خداست، یعنی مطیع بی چون و چرای خداست، این ارزشش از رسول و پیامبر بودن بالاتره چون مقدم شده و اتفاقاً راه رسول شدن، راه رشد و کمال انسانیت هم همین هست.

دیدید بعضی بچه‌ها ممکن است اسامی متعددی داشته باشند مثلاً به یه اسم صداشون بزنند ولی تو شناسنامه اسمشون چیز دیگری هست، اینها باید موقع ثبت نام در کنکور و برای پاسپورت و گواهی نامه و... دقت کنند حتماً اسم شناسنامه ایشون را ثبت کنند، در جمع خانواده و دوستان اشکال نداره ولی در جاهای مهم اسم شناسنامه‌ای مهم است، انسان یه اسم حقیقی و واقعی داره، که اتفاقاً کمالش هم همون هست اون اسم عبدالله است، یعنی بنده‌ی خوب خدا، به خاطر همین است که حضرت عیسی در گهواره به اذن خدا و به صورت معجزه وقتی می‌خواد خودش را معرفی کنه میگه: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ...» گفت: من بنده‌ی خدا هستم،....

جز خدا را بندگی حیف است حیف

جز بدرگاه رفیعیش سر منه

سر ز عشق و دل ز غم خالی مکن

عمر و جان در طاعت حق صرف کن

کالبد را پرورش ظلمست ظلم

بی غم او زندگی حیف است حیف

بهر غیر افکندگی حیف است حیف

بی خیالش زندگی حیف است حیف

در جهان جز بندگی حیف است حیف

جان کند جز بندگی حیف است حیف

ی یار و یاور؛ سرور

شد

فت کنند، باندازنت

تو

روی

پیامبر اکرم(ص)

«هر کس با خدا باشد،

خدا با اوست»

@ahaadis

بنده‌ی خوب خدا که باشی

بنده‌ی خوب خدا که باش
جهانیان می‌شوی

نگار من ک

بنده‌ی خوب خدا که باش
تو چاه و تو را به عنوان ب

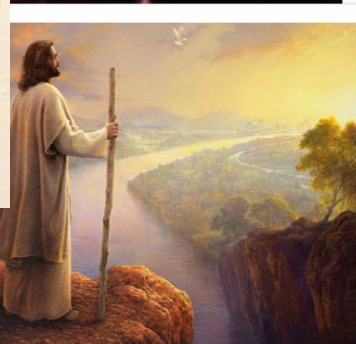
آقا

اگر
رو
مث

ا

ب

بگویند: با خدا باش پادشاهی کن!



عبد خدا که باشی آرامش داری چون در بزرگترین سختی‌ها و مشکلات، خدا یعنی بزرگترین مشکل گشای عالم در کنار توست، عبد خدا که باشی نه نگران دنیا هستی و نه نگران آخرت چون دنیا و آخرت در دست خداست، عبد خدا که باشی به عبد بودندت بیشتر از هر چیزی افتخار می‌کنی مرحوم آیت الله بهجت که یکی از مراجع و علمای بزرگ جهان اسلام بود و کرامت‌های بسیاری درباره ایشان گفته شده، روی کتابش بجای اینکه بنویسند: حضرت آیت الله، جناب دکتر و... نوشته بود "العبد"، پیامبر و رسول و فرستاده خدا هم باشی عبد بودن برایت بالاتر و مهم تر از هر چیز است. در کوی عشق، شوکت شاهی نمی‌خرند اقرار بندگی کن و اظهار چاکری!

اطاعت از خدا شرط بندگی

خوب چقدر خوب ما هم می‌خواهیم استاد شهید مرتضی مطهری در «صدای ساز و آواز بلند بود. درون خانه چه خبرهاست؟ بس کنیزک خدمتکار درون خانه را در کناری بریزد. در همین سجده های طولانی حکایت می

■ صاحب این خانه بنده است
■ آزاد.

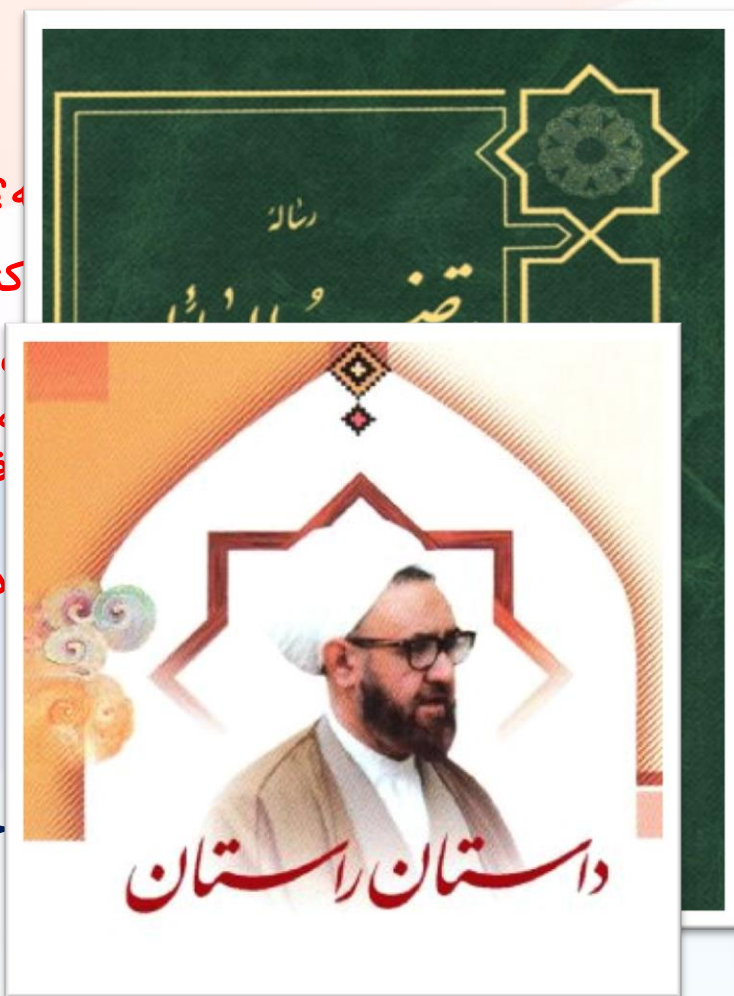
■ معلوم است که آزاد است.
■ این بساط را پهن نمی‌کرد.

«؟ چکار باید بکنیم؟

کند:

«می توانست حدس بزند که در می بود که پیاپی نوشیده می‌شد. فته از خانه بیرون آمده بود تا آنها اش نمایان بود و پیشانی اش از د:

خداوندگار خویش را می‌داشت و



رد و بدل شدن این سخنان بین کنیزک و آن مرد موجب شد که کنیزک توقف بیشتر در بیرون خانه نکند. هنگامی که به خانه برگشت اربابش پرسید: چرا این قدر دیر آمدی؟

کنیزک ماجرا را تعریف کرد و گفت: «مردی با چنین شکلی و شمایی می‌گذشت و چنان پرسشی کرد و من چنین پاسخی دادم.»

شنیدن این ماجرا **مرد** را چند لحظه در اندیشه فرو برد. مخصوصاً آن جمله (اگر بنده می بود از صاحب اختیار خود پروا می کرد) مثل تیر بر قلبش نشست. بی اختیار از جا جست و به خود مهلت کفش پوشیدن نداد. با **پای برهنه** به دنبال گوینده سخن رفت. دوید تا خود را به صاحب سخن که جز امام هفتم حضرت **موسی بن جعفر** علیه السلام نبود رساند. به دست آن حضرت **توبه** کرد، و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش به پا نکرد. او که تا آن روز به «بشر بن حارث بن عبد الرحمن مروزی» معروف بود، از آن به بعد لقب «الحافی» یعنی «پا برهنه» یافت و به «**بشر حافی**» معروف و مشهور گشت. تا زنده بود به پیمان خویش وفادار ماند، دیگر گرد گناه نگشت. تا آن روز در سلک اشراف زادگان و عیاشان بود، از آن به بعد در سلک مردان **پرهیزکار** و خدا پرست درآمد.

بچه‌ها بشر حافی توبه کرد و شد بنده‌ی خوب خدا، بنده‌ی خوب خدا که بشی اونوقت خدا حواسش بهت

مه دشمنت باشند مثل حضرت یوسف و

ت، فقط کافیه تو با خدا باشی، و دین خدا هم یاور توست»

تکرارش کنیم

یعنی «**إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ**» را **صُرْكُمْ**



نگه داشتن بچه میان زمین و آسمان!

حاج آقای قرائتی نقل می‌کند: «یکی از علمای بزرگ همدانی، آخوند ملا علی همدانی است. من خدمت ایشان رفتم و گفتم: من در اهواز یک چیزی از شما شنیده‌ام. به همدان آمده‌ام تا خودم درباره‌ی آن تحقیق کنم. آیا این حرف راست است که من شنیده‌ام؟ گفت: بله راست است. من در کربلا بودم. وارد حرم حضرت ابوالفضل شدم. دیدم خیلی شلوغ است. گفتم: چه خبر است؟ گفتند: یک بچه‌ی نوجوانی بالای گلدسته رفته است تا کبوتر بگیرد. این بچه از آن بالا افتاده است. در این حین پدر بچه از پایین گفته است: بایست! بچه هم ایستاده است. حالا دنبال این هستند که پدر این بچه چه کسی است که بچه را وسط زمین و هوا نگه داشته است؟ پدر بچه را پیدا کردند. به او گفتند: تو چه کسی هستی؟ امام زمان هستی. نوح هستی؟ یوسف هستی؟ چه کسی هستی؟ می‌گوید: من یک کارگر ساده هستم. من از 15 سالگی بنده‌ی خدا بوده‌ام. همه‌ی واجباتم را انجام داده‌ام. هیچ گناهی هم نکرده‌ام. حالا من یک کلمه به خدا گفتم، خدا هم گوش داده است. من بنده‌ی او بودم. او هم خدای من شد.»

اطاعت بدون چون و چرا شرط بندگی

بنده‌ی خوب خدا از خدایش بی چون و چرا و بدون معطلی اطاعت می‌کند، دنبال بهانه نمی‌گردد؛ بعضی ما همیشه ایراد می‌گیریم و چون و چرا می‌کنیم، هر دستوری از دستورات اسلامی را می‌شنویم بجای اینکه اطاعت کنیم و بگیریم چشم و انجام بدیم؛ چون و چرا می‌کنیم، رسیدن و سوال کردن اشکال نداره ولی بعضی وقت‌ها سوال حقیقی و واقعی نداریم بلکه داریم ایراد می‌گیریم، مثلا وقتی می‌شنویم استفاده از طلا برای مردان حرام است، می‌گیم چرا؟ چرا مردها نمی‌تونند از طلا استفاده کنند ولی خانم‌ها می‌تونند؟ وقتی می‌شنویم گوشت خرگوش حرام است، می‌گیم چرا گوشت خرگوش حرامه؟ می‌شنویم سگ نجسه و هرچی هم بهش واکسن بزنی و آن را بشوری پاک نمی‌شه، می‌گیم چرا؟؟ چرا نماز صبح دورکعته؟؟ چرا؟؟ چرا؟؟

اصلا بعضی‌ها یاد گرفتند دائما ایراد بنی اسرائیل بکنند می‌دویند دنبال آنکه بنی اسرائیل ایرادها می‌گن ایراد بنی اسرائیلی چیه؟



یا ایها العباد

ایراد بنی اسرائیلی



قوم بنی اسرائیل سالهای سال مانند برده مطیع و فرمانبردار **فرعونیان** بودند و از طرف آن‌ها مورد ظلم و عذاب و شکنجه و قتل و غارت قرار می‌گرفتند. **حضرت موسی (ع)** به امر خدا تصمیم گرفت اون‌ها را از دست فرعونیان نجات بده، نقشه کشید **همگی** شبانه از دست فرعونیان **فرار** کنند، با نقشه موسی طبق برنامه همگی با زن و بچه از شهر خارج شدند آن‌ها از اینکه از شر ظلم و ستم فرعونیان رها شده بودند بسیار راضی و خشنود بودند، اما دیری نپایید که فرعونیان متوجه فرار آنها شدند، فرعون با جمع کثیری از سربازان حرکت کرد تا آن‌ها را اسیر کرده و برگرداند، قوم بنی اسرائیل با هدایت حضرت موسی حرکت کردند تا به کنار **رود نیل** رسیدند از دور می‌شد سربازها را دید که در تعقیب آنها بودند. **ایراد گرفتن** قوم موسی شروع شد، عده ای گفتند موسی حالا برنامه تو چیست؟ چرا ما را آواره و بدبخت کردی؟ الان فرعونیان می‌رسند و ما را می‌کشند و تو مسوول کشته شدن ما و بچه‌های ما هستی!! موسی می‌گفت: ما به **فرمان خدا** حرکت کردیم و به اینجا آمدیم، الان هم هرچه خداوند امر کند اطاعت می‌کنیم، ولی اون‌ها دست بردار نبودند، مدام غر می‌زدند و ایراد می‌گرفتند. کسی نگفت: اگر شما به خدا و پیامبرش **ایمان** دارید باید **تسلیم** باشید، کسی نگفت: که کسی شما را مجبور نکرده بود، کسی نگفت: مگر شما تا قبل از این مورد نوازش فرعونیان قرار داشتید که الان نگرانید فرعونیان به شما آسیبی برسوند. خلاصه فرعونیان نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند و قوم موسی غر زدن‌هاشون بیشتر و بیشتر، تا اینکه به اذن خداوند موسی **عصایش** را به رود پرجوش و خروش زد، **رود شکافت** و همه عبور کردند و وقتی سپاهیان فرعون در بستر رود قرار گرفتند به اذن خداوند راهی که باز شده بود بسته شد و همه **غرق** شدند،



همه **معجزه موسی** را دیدند و خوشحال بودند که نه تنها از دست فرعونیان فرار کردند بلکه دشمنانشان همه به درک واصل شدند و از شرشان نجات یافتند، ولی این قوم ایرادگیر و **بهانه جو** به محض این که از آن مهلکه بیرون جستند، مجدداً شروع کردند به ایراد گرفتن و **غر زدن** که ای موسی ما را به این بیابان بی آب و علف و سوزان آوردی، گرسنه هستیم، تشنه هستیم، ای کاش در شهر می ماندیم لا اقل از گرسنگی نمی مردیم! آنها می گفتند: «ای موسی، ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه **قدرت خداوندی** را در این بیابان سوزان و بی آب و علف به ما نشان دهی» پس به فرمان الهی ابرها بر آنها سایه افکندند و خداوند از **مَنْ و سلوی** (مرغهایی که شکارشان راحت بود و عسل) برایشان روزی فرستاد و حضرت موسی عصایش را بر صخره ای زد و چشمه ای **آب گوارا** بر آن جاری شد. بماند که موقع استفاده از چشمه باز غر زدنشان شروع شد که ما **دوازده طائفه** هستیم هر طائفه باید یک راه آب جدا داشته باشیم که از آن استفاده کنیم که به فرمان خداوند، چشمه آب دوازده شاخه شد، از این ماجرا که بگذریم ولی بازهم با اینکه موسی آنها را از ظلم و ستم نجات داده بود، و معجزات الهی را با چشم خود دیده بودند و غذاهایی بسیار لذیذ داشتند، ولی پس از مدتی شروع کردند به غر زدن و ایراد گرفتن که یکنواخت بودن غذا با مذاق و مزاج ما سازگار نیست.

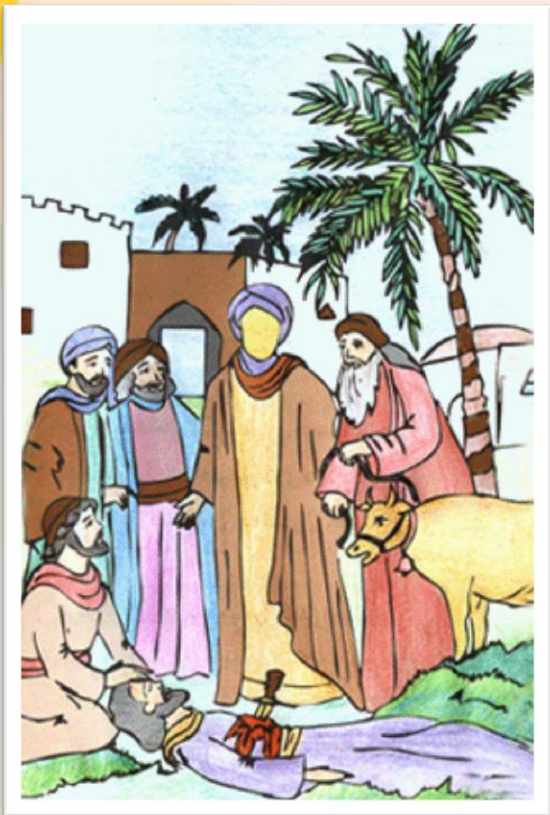
از نظر تنوع در تغذیه به طعام دیگری احتیاج داریم. به خدای خودت بگو که برای ما سبزی، خیار، سیر، عدس و پیاز بفرستد.....

ایراد گرفتن موجب سخت شدن تکلیف می‌شه

بعضی‌ها کارشون ایراد گرفتن و **غر زدن** هست، ولی حواسشون نیست که چون و چرا کردن و ایراد گرفتن و غر زدن با بندگی خدا منافات داره و اتفاقاً موجب سخت شدن **تکلیف** می‌شه چطور به ادامه ماجرای بنی اسرائیل توجه کنید:

روزی در میان قوم بنی اسرائیل **قتلی** اتفاق افتاد مردم جمع شدند و یکدیگر را متهم کردند و نزدیک بود نزاع و درگیری بین مردم **اتفاق بیفتد**، بزرگان قوم می‌دانستند اگر درگیری اتفاق بافتد خون بی‌گناه عده‌ی زیادی به زمین می‌ریزد. فلذا نزد موسی آمدند و از او خواستند که قاتل اصلی را پیدا کند.

حضرت موسی گفت: «خدای تعالی می‌فرماید: اگر گاوی را **ذبح** کنید و دم گاو را بر جسد مقتول بزنید، به اذن خداوند مقتول به زبان می‌آید و قاتل را معرفی می‌کند» قوم بنی اسرائیل بجای اینکه بدون چون و چرا اطاعت کنند، باز ایراد گرفتند، ابتدا گفتند: موسی ما به درخواست جدی از تو داشتیم، تو ما را به مسخره گرفتی؟! وقتی حضرت موسی بهشون توضیح داد که نه این دستور خداوند است گفتند: خوب گاو که زیاد هست برو و «از خدا سوال کن که **چه نوع گاوی** را بکشیم؟» ندا آمد، آن گاو نه پیر از کار افتاده باشد و نه جوان کار ندیده. سپس از **رنگ گاو** پرسیدند. جواب آمد: زرد خالص باشد. چون اساس کار بنی اسرائیل بر ایراد و بهانه گیری بود، مجدداً در مقام ایراد و اعتراض برآمدند که این نام و نشانی کافی نیست گاو این شکلی زیاده از خدا پرس دقیقاً برای ما مشخص کند کدام گاو را باید ذبح کنیم؟ حضرت موسی از آن همه ایراد و بهانه خسته شده، مجدداً به کوه طور رفت، ندا آمد که این گاو باید **رام** باشد، اما تا بحال نه زمینی را شخم زده باشد و نه از آن برای آبکشی از چاه استفاده کرده باشند خلاصه کاملاً بی‌عیب و **سالم** و رنگش زرد یک دست باشد.



حالا بنی اسرائیل دنبال گاوی با این خصوصیات بودند حالا بگرد کی نگرد، سراغ هر گاوی می رفتند یکی از شرایط و خصوصیات را نداشت؛

ببینید اگه روز اول که حضرت موسی دستور خداوند را بهشون ابلاغ کرده بود که یک گاو ذبح کنید اطاعت کرده بودند اینقدر دچار مشکل نمی شدند ولی حالا.....



بالاخره بنی اسرائیل گاوی به این نام و نشان را پس از مدتها تفحص و پرس و جو پیدا کردند، حالا چطور صاحب گاو را راضی کردند خودش ماجرا و حکایتی مفصل داره خلاصه اینکه گاو برای پسری بود که گاو را از پدرش هدیه گرفته بود و به هیچ وجه راضی نمی شد هدیه پدرش را بفروشد ، تا اینکه با خواهش و التماس گاو را به قیمتی بسیار بسیار زیاد(به وزن گاو طلا و جواهرات) از صاحبش خریداری کرده، و ذبح نمودند و بالاخره به طریقی که در بالا اشاره شده، هویت قاتل را کشف کردند.

قوم بنی اسرائیل نمی دانستند که باید بندهی خوب خدا باشند، و بی چون و چرا خدا را اطاعت کنند، تا خدا یار و یاور آنها باشد و همیشه و همه جا به آنها کمک کند.

تلاش برای جلب رضایت الهی شرط بندگی خدا

مگه می شه من عاشق کسی باشم و او را دوست داشته باشم ولی کارهایی انجام بدم که او ناراحت می کنه، کارهایی انجام بدم که موجب رنجش و آزردن خاطر او بشه

تلاش برای جلب رضایت الهی شرط بندگی خدا

مگه می‌شه من عاشق کسی باشم و او را دوست داشته باشم ولی کارهایی انجام بدم که آن‌ها را ناراحت می‌کنه، کارهایی انجام بدم که موجب رنجش و آزرده‌خاطری اون بشه

دومرتبه
ام زمان
به حال
عوشحال



بچه‌ها همه
خدمت امام
نامه‌ی اعمال
آن افرادی
کنه، و دعا

منم و خستگی و دوری راه
منم و شادی فانی به زبان
چه کنم راه به جایی ببرم
از خداوند جدایش نکنم
چه کنم که چند روز زندگی
دست حاجت ببر و نیاز را
عشق اهل بیت در دل ببری
هم عمل کن به تبری خدا

منم و پای فرو رفته به گل
منم و بودن آنی به جهان
منم و دست تهی و بی نوا
چه کنم عمر رو فنایش نکنم
چه کنم که با خدا صفا کنم
گفت یارم که بخوان نماز را
همچو مغضوب به دوزخ نروی
هم عمل کن به تولای خدا

منم و این همه آرزو به دل
منم و صخره و صد مانع و چاه
منم و این همه درد بی دوا
چه کنم عشق خدا یی بخرم
چه کنم بندگی خدا کنم
بنده باشم من اسیر بندگی
چون به درگاه ربوبی بروی
تا شفیع خویش چون گل بخری

اللهم عجل لوليک الفرج و العافیة و النصر و اجعلنا من خیر اعوانه و انصاره و المستشهدین بین یدیه

اللهم عجل لوليک الفرج

خدایا کمک کن بنده‌ی خوبی برای تو باشیم
خدایا توفیق عبادت و اطاعت خودت را به ما عطا کن
خدایا توفیق توبه و ترک گناه به ما عطا کن



معاونت فرهنگی و تبلیغی ، گروه تأمین منابع
قم، چهار راه شهدا، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۱۶۰
www.balagh.ir-tabligh@dte.ir

معصومه
سلام الله علیها

خاتمه

پایان